خراسان بزرگ:سال پنجم،شماره(۱۴)، بهار ۱۳۹۲
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.5, No. 14, Spring 2014

بازیابی هویت ایرانی در سده های نخستین اسلامی با تکیه بر عناصر فرهنگی و هنری پیش از اسلام

سید رسول موسوی حاجی[۱]، مرتضی عطایی[۲]، راحله کولابادی[۳]

تاریخ دریافت:۹۲/۶/۷
تاریخ پذیرش:۹۲/۸/۴

چکیده

در طی سده نخست هجری قمری، یعنی پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان و استیلای سیاسی آنان بر ایرانیان، بویژه پس از ایجاد خلافت اموی مسئله هویت در میان ایرانیان به چالش کشیده شد. برخورد برتریجویانه و تحقیرآمیز امویان با اقوام غیر عرب و ایرانیان و نزول منزلت و جایگاه اجتماعی مردمان غیر عرب به موالی و شهروند درجه دوم، به شکلی عمیق با پیشینه غنی فرهنگی ایرانیان در تضاد بود. این وضعیت ایرانیان را بر آن داشت تا با تکیه بر میراث مادی و غیر مادی ایران پیش از اسلام، به احیای هویت میهنی و فرهنگی خویش بپردازند. این امر در ابتدا و طی سده نخست هجری در قالب تفاخر به اصالت نسب و نژاد ایرانی در اشعار عربیِ شاعران ایرانی نمود یافت اما به تدریج به شکل نهضت شعوبیگری که بر بنیان تفکر تساوی اقوام عربَ و غیر عرب و در شکل افراطی به برتری ایرانی نسبت به قوم عرب ایجاد شده بود خود را نمایان ساخت. با ظهور سلسلههای نیمه مستقل ایرانی همچون طاهریان، صفاریان و بویژه سامانیان، کوشش برای باز زندهسازی هویت ایرانی شکلی رسمیتر به خود گرفت؛ ایرانیان کوشیدند تا به استفاده از مظاهر فرهنگ مادی و غیر مادی پیش از اسلام، در برابر تحقیرهای انجام گرفته، از پیشینه فرهنگی و اصالت میهن خویش دفاع کنند که نمود آن در معماری، سفالگری، فلزکاری، ادبیات، شعر و نهضت ترجمه سدههای نخستین اسلامی به روشنی قابل مشاهده است. این مقاله میکوشد تا به بررسی فرآیند احیای هویت فرهنگی در ایران سدههای نخستین اسلامی با تکیه بر میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام، به نمودها و نتایج آن در زمینههای سیاسی، اجتماعی و هنری بپردازد.

واژگان کلیدی:
هویت ایرانی، سدههای نخستین اسلامی، نهضتهای اجتماعی، شعوبیه، معماری، هنرهای مستظرفه

۱. نویسنده مسئول: دانشیار گروه باستان شناسی دانشگاه مازندران ایمیل: Seyyed_rasool@yahoo.com
۲. دانشجوی دکتری باستان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس
۳. دانشجوی دکتری باستان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

تسخیر یک سرزمین توسط اقوام بیگانه و استمرار تسلط سیاسی آنها در طوب تاریخ، به ویژه آنکه با تغییر دین یا مذهب توأمان بود، میتوانست دگرگونیهای زیادی در هویت فرهنگی مردم آن سرزمین در پی داشته باشد؛ به گونهای که حتی ممکن بود به تغییر زبان به عنوان یکی از مهمترین مؤلفههای فرهنگی و تضعیف یا فراموشی دیگر مؤلفههای هویتی همچون تاریخ، اساطیر و هنر بیانجامد.

پس از حمله اعراب مسلمان به ایران و فتح پرشتاب سرزمینهای تحت سلطه ساسانیان، ایرانیان با موقعیتی تازه روبرو شدند؛ استقلال سیاسی را به طور کامل از دست رفته میدیدند، تغییر دین از زرتشتیگری به اسلام به طور نسبتاً گسترده در جریان بود و زبان عربی بر مجامع علمی و مذهبی سیطره داشت. پیشینه غنی سیاسی و فرهنگی سرزمین ایران در تقابل با اعراب به چالش کشیده شده بود و ایرانیان خود را تحت تسلط تازیانی میدیدند که با وجود ضعف پیشینه فرهنگی و تمدنی، برخلاف عقاید آیین جدید خود را برتر از دیگر اقوام دانسته و به تحقیر و تغییر فرهنگهای غیر خودی اصرار میورزیدند. استمرار تسلط اعراب و عدم استقلال سیاسی ایرانیان که تا برآمدن نخستین سلسلههای نیمه مستقل در سده سوم هجری ادامه یافت در کنار دیگر موارد تضعیف کننده هویت ایرانی، میتوانست استحالهای ژرف در فرهنگ ایرانی و مفهوم ایران به عنوان قلمرو ایرانیان ایجاد نماید. با این حال شگفتآور است که زبان فارسی (علیرغم تحولات و نیز تغییر الفبا) زنده ماند، تاریخ و بسیاری از داستانهای اساطیری در یادها ماندند، بسیاری از آداب و رسوم کهن ادامه یافتند، مفهوم سرزمینی ایران بقا یافت و به طور کلی هویت فرهنگی ایرانی به حیات خود ادامه داد. بیتردید، این امر مولود تلاشهایی است که از سوی ایرانیان در دوران حساس سدههای اولیه اسلامی انجام گرفت و هویت فرهنگی ایرانی را از گزند نابودی حفظ نمود.

این پژوهش بر آنست تا با بررسی شرایط اجتماعی و هنری سدههای نخستین اسلامی، ماهیت و چگونگی این بازیابی هویتی را روشن ساخته و روشهای بکار گرفته شده توسط ایرانیان برای نیل به احیای هویتی را مورد بازشناسی و ارزیابی قرار دهد. بدین منظور، نخست روشهای بازیابی هویتی با تأکید بر نهضتهای اجتماعی و فرهنگی ایران در سدههای اولیه اسلامی مورد مطالعه قرار خواهند گرفت و سپس چگونگی الگوبرداری از سنتهای هنری پیش از اسلام در سه هنر معماری، سفالگری و فلزکاری و تأثیر آن بر فرآیند باززندهسازی هویت ایرانی بررسی خواهد شد.

۲. هویت ایرانی

«مفهوم هویت در واقع متضمن دو عمل شناخت خویش از یکسو و شناساندن خویش به دیگران از سوی دیگر است. بر این اساس هویت را میتوان بنیادهایی دانست که براساس آن انسان خویش را میشناسد و بر همان اساس خویشتن را به دیگران میشناساند و خود را از دیگران در سطوح گوناگون متمایز میسازد» (احمدی، ۱۳۸۲الف: ۷).

دیدگاههای پیرامون هویت ایرانی، تحت تأثیر سه نظریه رقیب درباره منشأ و اصل ملتها قرار دارند. دیدگاه نخست بازتاب دیدگاه رمانتیک ملیگرایان است که ملتها (۱) عناصر طبیعی و اصلی در تاریخ از روزگار بسیار کهن هستند. دیدگاه دوم که از سوی مدرنیستها و پست مدرنیستها ارائه شده، دیدگاه اول مبنی بر ریشه بسیار کهن ملتها را رد کرده و مفهوم "ملت" را به عنوان یک ساختار مدرن مطرح میسازد. دیدگاه سوم که ممکن است به عنوان دیدگاه تاریخی مطرح شود، بر آنست که مفهوم "ملت مدنی" (۲) محصول مدرنیته بوده و از همین رو نمیتواند برای دوران پیشامدرن به کار رود اما نظر مدرنیستها و پستمدرنیستها مبنی بر ناپیوستگی عمیق میان ملت مدرن و گذشته تاریخیاش را به شدت رد میکند (Ashraf, ۲۰۰۶a: ۵۰۱).

در همراهی با دیدگاه دوم، برخی از پژوهشگران در بازسازی و احیاء هویت ملی ایرانی در دوره اسلامی تردید کرده و ادعا میکنند که مفهوم ایران و پیوستگی تاریخ دودمانی آن، مفهوم جدیدی است که بوسیله مستشرقین در سدههای ۱۸ و ۱۹ میلادی ایجاد شده است؛ لیکن باید توجه داشت در حالیکه اندیشه ناسیونالیزم به معنای دقیق کلمه، ریشه در دنیای مدرن دارد، وجود احساسات ملی به مفهوم سنتی آن یعنی علاقه به فرهنگ، تاریخ، سرزمین و نظام سیاسی خاص و بالاتر از آن وجود گروههای سرزمینیِ دارای میراث سیاسی، تاریخی و فرهنگی مشترک، صرفاً محصول دوران مدرن نیست (احمدی، ۱۳۸۲ب: ۱۱). به نظر میرسد که چنین تفسیرهایی از هویت ایرانی، زائیدهی تصور اروپا محور از هویت ملی باشد. در واقع بسیاری از ملیتهای غیر غربی پیش از دوران مدرن، به راحتی در این مدل غربی نمیگنجند (Ashraf, ۲۰۰۶b: ۵۰۷).

هویت ایرانی که در طی یک فرایند تاریخی طولانی شکل گرفته است محدودههای فراتر از مرزهای کنونی ایران را در بر میگیرد (Daryaee, ۲۰۱۲: ۱۱). اگر چه قدمت مفهوم "ایران" به عنوان یک واقعیت مذهبی، فرهنگی و قومی به اوخر سده ششم پیش از میلاد باز میگردد اما افزوده شدن اندیشه سیاسی و ایجاد مفهوم "ایرانشهر" به عنوان قلمرو ایرانیان، به ابتدای دوران ساسانیان مربوط میشود (۳) (Gnioli, ۲۰۰۶; Daryaee, ۲۰۰۵). هویت ایرانی پیش از اسلام با دو عنصر کلیدی پیوند خورده است، نخست استفاده مشترک از زبانهای متفاوت ایرانی و دوم عمل به دین عمومی زرتشتی

(Davaran, ۲۰۱۰: ۹). در عیـــن حـــال در دوران ساســـانی وجهی فرهنگی "ایرانشـــهر" و "ایرانی" تا بدانجا رشد می‌یابد که پس از مدتی این ایده از پیروان زرتشـــتی فراتر رفته و پیروان ادیان دیگر (همچون یهودیت و مسیحیت) ساکن این سرزمین را نیز در بر میگیرد (Daryaee, ۲۰۱۰; Id., ۲۰۰۵). از این رو، زرتشتیگری اگرچه از عناصر مهم هویت ایرانی پیش از اسلام به شـــمار میآید اما یگانه عنصر مذهبی ســـازنده این هویت نیست. تاریخ و اســـطوره نیز به عنوان دو عنصر مهـــم هویتی، در دوران ساســـانی در هم تنیده شـــده‌اند؛ به گونه‌ای که با چشمپوشی از تاریـــخ هخامنشـــیان، تاریخ اســـطورهای کیانیـــان جایگزین هخامنشیان شده است (نک. Daryaee, ۱۹۹۵).

۳. شرایط اجتماعی ایرانیان در سده نخست اسلامی

پس از فتح ایران توســـط اعراب مســـلمان و استیلای سیاسی آنان بر ایرانیان، بویژه پس از ایجاد خلافت اموی، هویت میهنی و فرهنگی ایرانیان به چالش کشیده شـــد. برخورد برتریجویانه و تحقیرآمیز خلافت اموی که در حقیقت یک دولت عربی محض محســـوب میشـــد (زرینکوب، ۱۳۸۳: ۳۵۲) با اقـــوام غیر عرب و ایرانیان و نزول منزلت و جایگاه اجتماعـــی مردمان غیر عرب به «موالی» و شـــهروند درجه دوم، به شـــکلی عمیق با پیشینه غنی فرهنگی ایرانیان در تضاد بود. با قـــدرت یافتن بنی امیه که نمایانگر فســـاد و تعصب قومی در نظام اجتماعی اســـلام بودند، ایرانیان شـــاهد تعدی و برشـــماری افتخارات قومی شدند که از بسیاری جهات دون پایه‌تر بودند.

با آنکه گرویدن به دین اســـلام مردم ســـرزمینهای مغلوب را از پرداخت خراج و جزیه معاف میداشـــت در عین حال همیشـــه نومســـلمانان از این پرداختها معاف نبودنـــد. اقدامات تبعیض‌آمیز مختلف اعراب حاکم، همواره طبقه زیردســـت بـــودن را به آنان گوشزد میکرد؛ اگر چه موقعیت آنها در مقایســـه با کسانی که بر دین خود باقی ماندند بهتر بود (چوکسی، ۱۳۸۹: ۹۹). اعراب، ملل غیرعرب را بندگان یا به قول خودشان موالی خطاب می کردند و از دادن مشاغل کشـــوری و مذهبی به آنها خودداری می‌نمودند. در نماز به آنها اقتدا نمیکردند، در یک صف بـــا آنان راه نمیرفتند و هیچگاه آنها را پیش نمیانداختند. نمـــاز موالی بر جنازه عرب را جایز نمیدانستند و تشییع جنازه آنان را ننگ می‌شمردند (زیدان، ۱۳۷۲: ۶۹۹-۶۹۸؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

از دیگر مواردی که هویت ایرانی را به شـــدت مورد تهدید قرار میداد مســـئله تعریب بود. اگرچه تعریب به طور کلی به معنای به عربی برگرداندن کلمات است و شـــامل برگردان کلمات، اسامی جغرافیایی و دیگر موارد میشود لیکن مهمترین شکل تعریب که هویت ایرانی را با چالش روبرو میســـاخت تعریب اشخاص و نام آنها بود. بدین‌ترتیب که به‌جای نام اصلی آن‌ها نامی عربی بر آنها نهاده و با نادیده گرفتن تبار اصلی آن‌ها، با نسب ولاء، آن‌ها را به فرد یا قبیله‌ای عربی منسوب ســـاخته، آن را به‌جای نسب واقعی آن‌ها به‌کار برده و این افراد را مولی (جمـــع= موالی) می‌خواندند (محمدی ملایـــری، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۶). اما این تحقیر به همین جا ختم نمیشد با آنکه تعریبِ نام صورت پذیرفته بود، اعراب از روی طعن و تحقیر عجم را بیشتر به نامهای شخصی خود مورد خطاب قرار میدادند تا با نامهای اســـلامی تجلیلی (کنیه) که بسیاری از آنها اختیار کرده بودند. همچنین آنان را از استفاده از لباس و زبان عربی باز میداشتند. این تبعیضها به خصوص در شهرهای عراق و خوزســـتان که عرف اجتماعی عربی درآنها حکمفرما بود رواج بیشتری داشـــت. به این ترتیب، ایرانیانی که جذب اسلام شدند، با این احتمال روبرو شـــدند که از افراد دیگری کـــه آنها نیز الله را میپرســـتیدند ولی از نژاد دیگری بودند، جدا شـــوند (چوکســـی، ۱۳۸۹: ۹۹).

تبعیضها و تعدیهای انجام شـــده از ســـوی تازیان تسلط یافته و ضربـــه فرهنگی و بحران هویتی که در نخســـتین ســـده پس از سقوط ساســـانیان رخ داد، دانشـــمندان و اهل قلم ایرانی را بر آن داشت تا به بازســـازی مفهوم فرهنگی ایران در درون جامعه اسلامی بپردازند (Ashraf, ۲۰۰۶b: ۵۰۷).

٤. شیوه‌های بازیابی هویت فرهنگی ایرانیان

برخـــورد تبعیض‌آمیز امویان بـــا اقوام غیر عرب باعث شـــد که موالی و به ویـــژه ایرانیان در اغلب قیامهایی کـــه بر علیه امویان یا دستنشاندگان آنها انجام میگرفت — همچون قیامهای مختار، ابن اشعث و حارث بن ســـریج- حضوری فعال مؤثر داشته باشند داشته باشند (Zarrinkub, ۲۰۰۷: ۳۶؛ صالحی و بهرامینیا، ۱۳۹۲). اینگونه قیامهـــا رفته رفته به مبارزات مســـتقل بر علیه امویان و سپس عباسیان بدل گشـــت. درحالیکه مبارزات نظامی بر ضد خلافت مرکزی در جریان بود، جریانی فرهنگی نیز حفظ و بازیابی هویت ایرانی را دنبال مینمود.

در مجموع ایرانیان در بســـتر سیاســـی - اجتماعی، سه شیوه را برای مقابله بـــا اعراب و بازیابی اســـتقلال و هویت خویش در پیش گرفتند: نخست قیامهای سیاســـی همچون قیام ابومسلم، دیگری قیام در مقابل اسلام که نوعی مقاومت منفی با حکومت اســـلامی بود و در نهایت نهضت ادبی و اجتماعی شـــعوبیه یعنی گروهی که بر غرور و خودپســـندی عربان و تحقیر ســـایر اقوام بدیده انتقـــاد مینگریســـتند (صفـــا، ۱۳۷۸: ۲۶- ۲۵). در همین راســـتا در طی اوایل دوره عباســـی، گروههایی از ایرانیان تحت تأثیر عقاید مذهبی پیش از اســـلام بویـــژه باورهای مزدکی(۴)، در یک سری از شورشـــها از قبیل بهافرید، ســـنباد، استادسیس، مقنع، بابک و مازیار، بر علیه تســـلط اعراب شرکت کردند (نک: زرینکـــوب، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۲۸ و ۲۶۵- ۲۱۰). اگرچه تردیدهایی درباره حوزه و وسعت احساســـات میهنی که در این قیامها درگیر

بودند وجود دارد و برخی از پژوهشـــگران این جنبشها را آخرین تلاشهای برگزیدگان ســـابق برای نگاه داشتن برتری خویش و عاری از هرگونه حس ملی میبینند، اما بر اســـاس نظر بسیاری از محققان، یک احساس نیرومند ملی یا حتی یک رستاخیر، هسته اصلی این قیامها و جنبشـــها بود. صرف نظر از انگیزه، این فرض محتمل است که عناصر مختلفی از میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام، الهام بخش شرکتکنندگان در این جنبشها بوده است. در هر حال، احیاء مفهوم ایران در بستر تمدن اسلامی، عمدتاً از میان تلاشهای اهل قلم و هنرمندان ایرانی در اوایل خلافت عباسی و سپس تحت حکومت سلسلههای محلی ایرانی به وقوع پیوست (Ashraf, 2006b:507). آنگونه که روشـــن اســـت مرزهای فعالیت و تأثیرات این شیوهها به طور کامل قابل تفکیک نیست؛ چرا که غالبـــاً قیامهای سیاســـی با انگیزههـــای مذهبی در هم میآمیخت و یا افرادی با عقاید متأثـــر از نهضت ادبی- اجتماعی شعوبیه، در نهضتهای سیاســـی یا مذهبی حضور مییافتند. افزون بر موارد یاد شده باید به روندی هنری اشـــاره کرد که با الگوقرار دادن آثار هنری ایران پیش از اســـلام و به ویژه دوران ساسانی، باززندهسازی و استمرار هویت هنری ایرانی را میسر ساخت.

از آن رو کـــه تأکیـــد پژوهش حاضـــر بر عناصر و شـــیوههای فرهنگی است، با چشمپوشـــی از قیامها و نهضتهای سیاسی، در ادامه تنها حرکتهای اجتماعی، ادبی و هنری در راســـتای احیای هویت ایرانی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۴-۱. شعوبیه

شعوبیان با تأکید بر آیه ۱۲ ســـوره حجرات (۵) و اشاره به دیگر آیات قـــرآن (۶) و برخی روایـــات، بر تصور باطـــل برتری عرب بر اقوام غیر عرب که به شـــدت از ســـوی اعراب و بویژه امویان ترویج میشـــد خط بطلان کشیدند. در واقع شـــعوبیه به نهضتی اطلاق میشـــد که اندیشـــه برابری کامل عرب با غیر عرب و در شکل شدیدتر آن اندیشه برتری فارس بر عرب را ترویج مینمود (Goldziher, 1967: ۱۳۷). گروهـــی که برتـــری اعراب را رد میکردند اهل تسویه بودند ولی دســـته دوم تدریج به تحقیر و سرزنش اعراب پرداخته و معتقد بودند که نه تنها هیچ مزیتی برای قوم عرب نسبت به دیگر اقوام متصور نیست بلکه وجود هرگونه فضیلت و نیکی را بـــرای این قوم تکذیـــب میکردند (زرینکوب، ۱۳۸۴: ۲۹۷؛ همـــو، ۱۳۸۳: ۳۸۵-۳۸۴؛ اشـــپولر، ۱۳۷۳: ۴۲۳؛ صفا، ۱۳۷۸: ۲۶). این نهضـــت در ابتدا نهضتی ادبـــی بود و آن بخش از اهل قلم پارسی و شماری از شـــعرا و نویسندگان عرب که در بحث شـــعوبیه در طی سدههای ســـوم و چهارم هجری قمری فعال بودند، به طـــور عمده در پیدایش ادبیات فارســـی و احیا هویت فرهنگی ایرانی نقش داشـــتند. همسنجی بین تمدن باشکوه پارســـی پیش از اسلام و شـــیوه زندگی بدوی و قبیلهای ســـاده عرب بادیهنشـــین، موضوع اصلی ادبیات شـــعوبی بود (Ashraf, 2006b: ۵۰۹). باید در نظر داشت که به دلیل رواج و رسمیت زبان عربی در این دوره، شعوبیان خود نیز مفاهیم ملی و وجهههای تفاخرآمیز فرهنگ ایرانی را به زبان عربی مینوشته یا میســـرودند (پتروشفســـکی، ۱۳۵۹: ۲۱۱). در واقع نخستین بارقههای شـــعوبیگری در قالـــب تفاخر به اصالت نســـب و نژاد ایرانی در اشعار عربیِ شـــاعران ایرانی نمود یافت که واکنشی به مسئله تعریب اشخاص و هویتزدایی بود. اســـماعیل بن یسار از نخستین شـــاعرانی اســـت که در عهد اموی در حضور هشام بن عبد الملک در قالب قصیدهای عربی، به نســـب و اصالت ایرانی خود مباهات نمـــود (ابوالفرج اصفهانـــی، ۱۴۰۶: ۵۴۶). پس از او نیز شاعران شعوبی دیگری همچون بشـــار بن برد طخارستانی، عبد السلام معروف به دیک الجن، ابونواس، ابان بن عبدالحمید لاحقی، اسحق بن حسان خریمی سغدی و مهیار دیلمی در اشعار خود به تکریم نژاد اصیل ایرانی و بعضاً تحقیر نژاد عرب و عادات آنها پرداختند (صفا، ۱۳۷۸: ۲۷؛ نـــاث، ۱۳۷۲: ۷۱-۷۰؛ بهرامی احمدی، ۱۳۸۲: ۱۵۰- ۱۴۸؛ ممتحـــن، ۱۳۵۳: ۱۹۵-۱۹۳)؛ تا آنجا که «ابراهیم بن ممشاد ابواســـحاق المتوکلی الاصفهانی» شاعر، در قصیدهای از زبان یعقوب لیث صفاری خطاب به معتمد عباسی، خود را از نســـل بزرگوار جم، وارث پادشـــاهان ایران و زنده کننده شـــکوه از دســـت رفته آنها میداند و از او میخواهد که به عباســـیان بگوید که پیش از پشـــیمانی خود را خلع کنند و به ســـرزمین خود حجاز بازگردند و به خوردن سوســـمار و چرانیدن گوسفندان مشغول شـــوند (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۱۲۹- ۱۲۸). اما این نهضت از یک جنبش ادبی بسیار فراتر رفت و تمام شؤون اجتماعی و سیاســـی و فکری و ادبی عرب و اســـلام را تغییر داد. قائدین این نهضت بـــزرگ ایرانیان بودند و در اثـــر تبلیغات آنها جمع کثیـــری از هر طبقه و هـــر ملتی حتی از جنـــس عرب وارد این فرقه شـــدند. در کتب تواریخ و ادب، به نام بسیاری از علما و دانشمندان مشهور، شعرا و نویسندگان بزرگ و همچنین وزراء و امرا و سرکردگان نامی اقوام مختلف به ویژه ایرانیان برمیخوریم که دارای عقاید شـــعوبی و از هواخواهان و طرفداران جدی این مســـلک بودهاند (راوندی، ۱۳۸۲: ۱۲۱). در حقیقت هدف اصلی این نهضت، شناساندن قوم ایرانی و مفاخر آن به جهان اسلامی، تحریک عواطف میهنی ایرانیان، سســـت کردن بنیاد عظمت و قدرت سیاســـی و دینی تازیـــان و در نهایت بازیابی اســـتقلال سرزمین ایران بود (صفا، ۱۳۶۹: ۲۴۰).

۴-۲. نهضت ترجمه، تألیف و تاریخنگاری

پس از ســـقوط دولت امویان در نیمه نخست سده دوم هجری قمری و تشـــکیل دولت عباســـی که به همت ایرانیـــان انجام پذیرفت، به دلیل تغییر سیاســـت این دولت نسبت به موالی و ملل

غیر عرب به‌ویژه ایرانیان و نفوذ آنها در همهی شـئون خلافت و حکومت، ایرانیان از فضای بوجود آمده استفاده کرده و به ترویج علوم و فنون همت گماشـتند. حتی خلفای عباسـی هم از این حیث تحت تأثیر محیط ایرانی خود قرار گرفتند و به همین سبب توجه به علوم و ترجمه و نقل کتابهای علمـی از پهلوی، یونانی، سریانی و هندی آغاز شد (حقیقت، ۱۳۵۵: ۴۱). در این گونه آثار، موضوعات گوناگون تاریخی، ادبی، پندها و اندرزها، اخترشناسی و روایتهای دینی و مسـائل علمی مورد نظر بود. از داسـتانهای پهلوانـی و سرگذشـتنامه‌های شـاهان کتابها و رسـالههایی همچون یادگار زریران، کارنامک اردشـیر بابکان، داستان بهرام گور، پندنامهی بزرگمهر بختگان، داسـتان بهرام چوبین و خدای نامه‌ها و رساله‌های آیینی مانویان و... به زبان تازی برگردانده شد (روشن، ۱۳۶۹: ۱۱). عباسیان بر یک دیوانسالاری مرکزی تکیه داشتند؛ یک سیستم اداری که میراث ساسانیان محسوب میشد. دبیران و کاتبان اسلامی، بسیاری از کسانی که حامیان سرسخت جنبش شـعوبیه بودند آرزو داشـتند تا فرمانروایی اسلامی را بر الگوی شیوه حکومت ساسانی شـکل دهند که بر سلسله مراتب اجتماعی، تقدس مقام شاهی و تشـریفات پیچیده تأکید داشت. از اینرو آنها با جدیت نوشتههای ساسانی درباره نظریات سیاسی، قانون و خداینامهها را ترجمه کردند. آنها همچنین نوشـتههای خود را که قویاً بر اینگونه روشـهای ساسانیان اشاره داشت تألیف نمودند (Savran, ۲۰۰۸: ۴۳). برجستهترین این نویسندگان و مترجمان «ابن مقفع» (۷) بود. وی در رسـاله با ارزشش تحت عنوان «رسـاله فی الصحابه» پیرامون آراء و روشهای سیاسی، طرح و برنامهاش را برای حکومتی که در آن قوانین اسـلامی با دستورهای کشـورداری ساسانی ترکیب شـدهاند طرحریزی میکند (Ibid., ۴۳). ابن مقفع علاوه بر «خداینامک» با برگردان نام «سـیرالملوک»، کتابهای بسـیار مهم دیگـری همچون آیینامک، کتاب مزدک و کتاب التّاج (دربارهی زندگی و سـیرت انوشیروان ساسـانی) را به عربی ترجمه کرد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹، ج ۴: ۱۳۳؛ آربـری، ۱۳۳۶: ۳۲۵). در مجمـوع نهضت ترجمه بر آن بـود تا با برگردان کتب پهلوی بـه تازی یعنی زبان رایج و رسـمی آن روزگار، از یک سـو به ترویج آیینها، رسوم و شیوههای حکومتداری ایرانی پرداخته و از سوی دیگر این کتب ارزشمند را از گزند فراموشی نجات بخشد.

در عین حال در سدههای نخست اسـلامی، مورخان ایرانی به زبانهای عربی و فارسی به تألیف تواریخی همت گماشتند که به تفصیل به تاریـخ ایران پیش از اسـلام میپرداخت. این کتب نیز عموماً بر اساس کتابهای عمومی پهلوی و ترجمه آنها که در دوره اسلامی تحت عناوین: اخبار الفرس، سیر الملوک و خدای‌نامه‌ها مشهور بودند به نگارش در میآمدند؛ اشارات و ارجاعات مورخین به این گونه کتب در خلال تألیفاتشان گواه همین امر است (برای نمونه نک: طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۸؛ مسعودی، بیتا: ۸۴). همین امر سبب شده تا مورخین اسلامی که به تاریخ ایران پیش از اسلام پرداختهاند، همچون ساسانیان به گونهای از تاریخ هخامنشیان چشمپوشیکرده و تاریخ اسطورهای کیانیان را جایگزین آن کنند (نک. Daryaee, ۱۹۹۵).

٤-۳. احیای زبان پارسی و حماسهسرایی

مهمترین عملـی که در گیر و دار نهضتهـای گوناگون و پیاپی این سدهها انجام شد، رسمی کردن زبان همگانی ایرانیان به نام پارسی، یا پارسی دری یا دری بوسیله نوشـته‌های رسمی، شعر و تألیف کتابهایی بـه این زبان بود. ظاهراً نخسـتین یا بعضی از نخسـتین کتابهای نثر که بدین زبان تألیف شـدهاند، کتابهای داستانهای ملّی بودند. رسمی شدن پارسی دری در دربارهای تازه به استقلال رسـیدهی ایرانی، از عهد یعقوب لیث درست در میانه سدهی سـوم هجری آغاز گردید و در عهد سـامانیان با سرعت و رواجی بسـیار گسترده دنبال شـد (صفا، ۱۳۶۹: ۲۴۲). اگر چه بنابر روایت تاریخ کتاب تاریخ سیسـتان، نخستین کسی که پس از حمله اعراب، به زبان پارسی شعر سـرود، محمد بن وصیف از دبیران یعقوب لیث صفاری بود (تاریخ سیسـتان، ۱۳۶۶: ۲۱۲-۲۰۹) اما بیتردید سـامانیان در احیاء شعر و ادب پارسی و سرایش حماسههای ایرانی بیشـترین تأثیر را داشتهاند. دوران سامانی از درخشـانترین و پربارترین ادوار تاریخ سیاسی، فرهنگی و هنری ایران محسوب میشود. سامانیان که از یک خاندان اصیل ایرانی و از طبقهی دهقانان خراسان بودند (فروزانی، ۱۳۸۷: ۴۹؛ شراتو، ۱۳۸۴: ۴۸)، مانند همهـی خاندانهای نژاده، به حفظ سـنتهای ایرانی توجه داشـتند. از این رو زمانی که حکومت بدانان رسید به زنده کردن و پیگیری بسـیاری از آیینهای ایرانی همت گماشتند و نهضتی بزرگ برای ایرانی کردن هرچیز که توانسـتند بوجود آوردند (صفـا، ۱۳۶۹: ۲۴۲). توجه به داسـتانهای کهن ملی از افتخارات دولت سـامانیان اسـت و عهد حکومت این سلسـله مهمترین دوره حماسهسـرایی در ایران است. چنانکه در ابتدای عهد سامانیان، مسـعودی مروزی، در اواسط دوران حکومت آنها دقیقی و در سـالهای پایانی عمر حکومت سـامانی، ابوالقاسـم فردوسـی آثار حماسـی خود را پدید آوردند و به نظم داستانهای منثور حماسـه ملی همت گماشته، این کار ارزشـمند را متداول کردند (فروزانـی، ۱۳۸۷: ۱۸۲). در روزگار سـامانیان، دهقانان یکی از گروههـای مؤثر اجتماعـی بودند. ایـن طبقه به جهت پای‌بندی به آداب و رسـوم خود بیش از طبقات دیگر، اندیشه‌ها و آیینهـای ایرانـی را حفظ کردنـد و بر زندگی اسـلامی تأثیر گذاردند(ناجی، ۱۳۷۸: ۱۸۶- ۱۸۷؛ همو، ۱۳۸۶: ۲۹۰). فردوسی از گردآوری شاهنامه به فرمان سپهبد و «پهلوان دهقان نژاد» یاد کرده است (فردوسی، ۱۹۶۰: ۲۱). دهقانان، در حفظ داستان‌های

شاهنامه- حماسه ملّی ایران-، روایات تاریخی پیش از اسلام و داستان‌های عاشقانه ایرانِ باستان بیشترین سهم را داشته‌اند. فردوسی غالباً از دهقانان به عنوان منبع و ظاهراً منبع شفاهی روایات خود یاد می‌کند. هم‌چنین شاعران دیگر به روایات منقول از دهقانان اشاره دارند (تفضلی و خطیبی، ۱۳۷۶: ۱۵۲- ۱۵۳). در واقع ابیاتی که فردوسی از گفته‌ی دهقان سخن خود را آغاز می‌کند، اشاره به کسانی است که حافظان روایات و سنت‌های کهن ایران بوده‌اند (میرزا محمدنیا، ۱۳۸۳: ۳۱۰). با این تفاسیر فردوسی که خود نیز دهقانزاده بوده در ارتباط مستقیم با این طبقه قرار داشته و در سرایش حماسه عظیم خود، از افکار این طبقه تأثیر فراوان گرفته است.

پرداختن به چهار عنصر اصلی هویت ملی یعنی دین، تاریخ، اسطوره و زبان که از سوی فردوسی به عالیترین شکل ممکن صورت پذیرفته است (منصوریان سرخگریه، ۱۳۸۸: ۹۷) این اثر را به یکی از مهمترین جلوههای بازیابی هویت ایرانی در سدههای نخستین اسلامی مبدل کرده است.

٤-٤. انتساب دودمان به پادشاهان و بزرگان ایران پیش از اسلام

آنچنانکه ذکر شد، کوشش در اتصال نسب به پادشاهان و بزرگان پیش از اسلام، نخستین بار در اشعار عربی شاعران ایرانی که عقاید شعوبی داشتند نمود یافت. اما این رویکرد به شکل جدی از سوی پادشاهان سلسههای مستقل ایرانی همچون طاهریان، صفاریان، سامانیان و آلبویه دنبال شد. چنانکه طاهر ذوالیمینین خود را از نسل رستم، پهلوان افسانهای ایران معرفی مینمود (رحیملو، ۱۳۶۹: ۵۹۶). منابع مکتوب، نسب «سامان خدات»، نیای بزرگ سامانیان را به سردار ساسانی بهرام چوبین (برای نمونه نک: نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۲؛ حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۱۴؛ ؛ ابنحوقل، ۱۹۳۸: ۴۶۸؛ بیرونی، ۱۳۸۹: ۶۳؛ سمعانی، ۱۳۸۲: ۲۵؛ ابناثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۳- ۱۳۲؛ مجملالتواریخ و القصص، ۱۳۸۰: ۳۰۰؛ منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۰۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۲؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۶) و برخی نیز نسب وی را به بهرام گور (نک: مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۷۴؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱۷۳- ۱۷۲؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۳۸) و پس از آن با واسطههای بسیار به کیومرث نخستین شهریار زمین میرسانند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۲-۳۲۱). در عین حال آشفتگیهای بسیاری در ضبط نامها در این سلسله انساب وجود دارد و مسئله این انتساب خالی از تردید نیست (ناجی، ۱۳۸۶: ۲۸؛ اشپولر، ۱۳۷۳: ۱۳۲). تاریخ سیستان نیز نسب یعقوب لیث را به پادشاهان ساسانی و سپس به کیومرث پادشاه اسطورهای ایران میرساند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۰۲- ۲۰۰). منابعی نیز خاندان آلبویه را به ساسانیان و بهرام گور منسوب کردهاند اما برخی از نویسندگان این نسبت را کاملاً جعلی و ساختگی میدانند (بیرونی، ۱۳۸۹: ۶۲-۶۱؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۶۱۵-۶۱۴؛ نیز نک. فقیهی، ۱۳۵۷: ۸۷-۸۶).

در مجموع اینگونه انتسابها از سوی پادشاهان سلسلههای ایرانی (۸) و نویسندگان معاصر آنها، بیش از آنکه سلسله نسبی واقعی و بدون اشکال باشد، تلاش و تأکیدی است بر ایجاد نوعی هویت ایرانی. عملی که از سوی جریان شعوبیه به شدت حمایت میشد (اشپولر، ۱۳۷۳: ۱۳۲). ضرب سکهها و مدالهایی توسط فرمانروایان آلبویه که آنها را با عنوان شاهنشاه – عنوان مورد استفاده پادشاهان پیش از اسلام – معرفی میکرد (Amedroz, ۱۹۰۳; Coveknton, ۱۹۰۵; Madelung, ۱۹۶۹) و بهرهگیری از عنوان مذکور در قصایدی که در مدح این پادشاهان سروده میشد (Madelung, ۱۹۶۹: ۱۰۰) نیز باید در همین راستا تفسیر شود.

٤-٥. بازیابی هنری

پیشینه غنی هنری ایران پیش از اسلام، در آثار هنری سدههای اولیه اسلامی خود را نمایان ساخت و بسیاری از تولیدات هنری این دوران، به روشنی تلاش برای بازگشت هنری و یا دست کم الهام از الگوهای هنری پیش از اسلام را نشان میدهند. در حالی که برخی از آثار هنری این دوران حاصل یک استمرار طبیعی هنری و فرهنگی بودند، لیکن بازگشت به سنتهای هنری از دست رفته و یا در حال فراموشی پیش از اسلام، به عنوان شیوهای برای باززندهسازی هویت فرهنگی بویژه پس از به قدرت رسیدن حکومتهای ایرانی همچون سامانیان و آلبویه به کار گرفته میشد. در این میان معماری و هنرهای وابسته، فلزکاری و سفالگری بیشترین تأثیر را پذیرفتهاند، گرچه تزئینات دیگر آثار هنری همچون منسوجات نیز بسیاری از الگوهای هنری ایران پیش از اسلام را به یاد میآورد.

٤-٥-١. معماری

بر خلاف هنرهای تزئینی، آثار معماری زیادی از سدههای اولیه اسلامی در حوزه فرهنگی ایران باقی نمانده است (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۸۲: ۳۰۶). با این حال همین بناهای اندک نشان از استمرار سبک معماری ساسانی و در مواقعی نشان از بازگشتی دوباره به این سنتها پس از وقفهای کوتاه دارند. روشن است که اعراب مسلمان هیچگونه پیشینه غنی هنری و معماری نداشتند تا بتواند به عنوان الگو و پایهای برای هنر و معماری اسلامی مطرح شود. عباس زمانی (۱۳۵۵: ۲۷- ۲۶) در اینباره مینویسد: «وقتی اعراب از اراضی خشک و لم یزرع خود به کشورهای همجوار، از جمله ایران حمله کردند، هنر قابل ملاحظهای نداشتند. شهرهای آنان عبارت از تودههای گِلی

و دهکده‌هاشـــان مرکب از چادرها و کلبه‌های نی بود. بنابراین، هنر اسلامی نتیجه تلاشـــها و تجاربی اســـت که قرنها در خارج عربســـتان بعمل آمده و مجموعه روشهایی اســـت که از برخورد افکار وسنتهای شـــرق و غرب حاصل گردیده اســـت، تا آنجا که در قرون وســـطی ایران و مصر و اسپانیا ســـه قطب هنر اسلامی را تشـــکیل میدادهاند». با این حال بســـیاری از پژوهشـــگران خارجی و به تبعیت از آنها پژوهشـــگرن داخلی، با توجه به پلان اولیه مســـجد پیامبر در مدینه، مســـاجد دارای پلان شبســـتان ستوندار را مساجد ســـبک عربی نامیدهاند (برای نقد مبسوط این نامگذاری نک: زمانی، ۱۳۵۱). این پلان که بواســـطه کاربرد در مسجد ساخته شده توسط ابومسلم خراسانی در نیشابور، از سوی برخی از نویســـندگان به پلان بومســـلمی نیز معروف شده است (نک: پیرنیـــا، ۱۳۸۹: ۴۱- ۴۰). به هیچ عنوان بـــرای معماری ایرانی اسلوبی بیگانه و وارداتی محســـوب نمیشود و نمونههای تالارهای ســـتوندار به وفور در معماری ایران قبل از اسلام قابل بازیابی اســـت. با این حال معماران ایرانی پس از مدتی با تکیه بر عناصر اصلی معماری ساسانی شـــامل ایوان، گنبد و چهارطاقی گنبددار، به سوی تغییر در این اسلوب و حرکت به سوی معماری با صلابـــت و موزون ایرانـــی و تکمیل آن در جهت اســـتفاده در مهمترین بنای مســـلمانان و دیگر ابنیه پیش رفتند. برای نمونه تداوم ســـنتهای فنی و اجرایی معماری دوران ساسانی را میتوان در اجرای ستونهای مســـجد تاریخانه دامغان به شکل ردیفهای متناوب افقی و عمودی (حاتم، ۱۳۷۹: ۶؛Blair & Bloom, 2004a: ۱۱۰) و در نوع چَفدِ طاقهای این مسجد و مسجد جامع فهرج که از نوع طاقهای معماری ساســـانی است (کیانی، ۱۳۸۸: ۴۲؛ حاتم، ۱۳۷۹: ۶؛ پیرنیا، ۱۳۸۷: ۲۵۶؛ تجویدی، ۱۳۵۰: ۱۴)، مشاهده کرد. از سوی دیگر عریضتر شـــدن دهانه میانی در این مساجد علاوه بر خاصیت نیارشـــی (پیرنیا، ۱۳۸۷: ۲۵۶) و جلب بیشتر توجه به ســـمت قبله (متدین، ۱۳۸۶: ۴۱)، به نوعی حرکت به سوی احیای مجدد ایوان ساسانی است (شکل ۱). اندکی بعد، قرار گرفتن ایوان در جلوی گنبدخانه متأثر از چهارطاقی ساسانی، ترکیب آن با شبستان ستوندار و افزودهشدن ایوانهایی در جهات دیگر و اطراف صحن مرکزی، اســـلوب خاص مساجد ایرانی را ایجاد میکند (پیرنیا، ۱۳۸۳: ۱۱- ۷؛ متدین، ۱۳۸۶: ۴۱؛ فرای، ۱۳۸۸: ۲۰۰). ساخت بنایی چون مســـجد جامع نیریز در دوران آل بویه —اگر آن را یک بنای تغییر کاربری یافته از دوران ساســـانی نپنداریم- که در شـــکل اولیه خود یک ایوان مجزای رفیع است (شکل ۲) نیز نشـــان دهنده تداوم و یا باز زندهسازی معماری ساسانی در ســـدههای اولیه اسلامی است (آزاد، ۱۳۸۱: ۹۱؛ تجویدی، ۱۳۵۰، ۱۴).

در میان دیگر انواع ابنیه سدههای اولیه اسلامی حوزه فرهنگی ایران، مقبره امیر اســـماعیل ســـامانی در بخارا از حیث پیروی و باززندهسازی سبک چهارطاقی ساســـانی حائز اهمیت بسیاری است (شکل ۳). شـــکل مربع گنبدپوش آن، دهانههای طاقدار رو به چهار جانب، فقدان تأکید بر جهتی خاص و حضور مردگردهای فوقانی آن بـــا گنبدهایی در چهار گوشـــه، همگـــی ویژگیهای مشـــترک این بنا با نمونههای پیشـــین ساسانی اســـت. در واقع این بنا آتشکدهای ساسانی در لباس اســـلامی است (هیلنبرند، ۱۳۸۷الف: ۲۸۶).

با این تفاسیر روشن است که معماران ایرانی در سدههای اولیه اسلامی نه تنها شیوهها و عناصر اصلی معماری ساسانی را حفظ و دنبال کردند بلکه کوشـــیدند تا به کارگیری و اعتلای آنها، به شکلی از معماری هویتدار ایرانی برای ساخت بناهای مولود آیین جدید دست یابند. تلاشی که به بهترین شکل ممکن در معماری مذهبی و غیر مذهبی دوران ســـلجوقی به بار نشست و استمرار هویت معماری ایرانی را در پی داشت.

٤-٥-٢. سفالگری

در دوران ساســـانی به دلیل رواج تولید ظـــروف فلزی نفیس و عدم حمایت طبقه حاکم از هنر ســـفالگری، این هنر در مقایسه با دیگر هنرها پیشـــرفت و ترقی چندانی نکرد. اما پس از گذشت دو سدهی آغازین دوران اســـلامی، این هنر دچار تحولاتی شگرف شـــد. در این بین برخی از گونههای ســـفالینی که از سدهی سوم هجری و در سرزمینهای تحت ســـلطه حکومتهای نیمه مستقل ایرانی تولید میشدند به محملی برای رجوع به نقوش و موتیفهای هنری و اساطیری ایران پیش از اسلام تبدیل شدند.

در میان ســـفالینههای دوران ســـامانیان، گونهای موســـوم به ســـفال نخودی (Wilkinson: ۱۹۷۳, ۳) یا سفال چند رنگ نیشـــابور (Fehervari, ۲۰۰۰: ۵۱) وجود دارد که بسیاری از نقوش آنها باززیستی و بقای سنتهای ساسانی را آشکار میسازند (Ibid.: ۵۱). این ســـفالینهها به احتمال فراوان با طبقه دهقانان در ارتباط بوده و یا برای آنها تولید میشـــدهاند. از روایات مختلف برمی‌آید که در اوائل دورهی اســـلامی، خصوصا در شرق ایران، بعضی از دهقانـــان در عمل امرای کوچک محلـــی بودهاند و گاه هر شـــخصِ با ثروت و مکنت و اعتبار اجتماعـــی، دهقان نامیده می‌شد (تفضّلی، ۱۳۷۶: ۵۸۲). دهقانان در این زمان مانند دوران قبل از اسلام املاک وسیعی در اختیار داشتند و در کوشکهایی در اطراف شـــهرها زندگی میکردند. آنها به تناسب املاک خویش، رعایایی به خدمت میگرفتند و معمـــولاً بزرگترین دهقانان مقام حکومت منطقه را هم در اختیار داشـــتند (فروزانی، ۱۳۸۷: ۱۶۱). نقوش انسانی و حیوانی موجود بر روی اینگونه از سفالها از جمله پیکره انسانی نشسته (شـــکل ۴)، جنگجوی سوارهای که با یک دست افسار اســـب را گرفته و با دســـتی دیگر ابزاری جنگی یا باز شکاری را حمل میکند (شـــکل ۵)، صحنه حمله حیوان درنده به

حیوان دیگر (شکل ۶) و نقوشی از این دست، در بسیاری از موارد آثار هنری پیش از اسلام را در ذهن متبادر میسازد. در بسیاری از این نقوش، یک پیکره بزرگ مرکزی که به حالت چهارزانو نشسته از روبرو یا به صورت سه رخ ترسیم شده و در برخی موارد پیکرههای انسانی دیگری که به شکل نیمرخ نشان داده شده اند او را احاطه کردهاند. این احتمال وجود دارد که این ظروف اعضای طبقه حاکم را به تصویر میکشیده و احتمالاً برای آنها ساخته میشدند (Morgan, ۱۹۹٤a: ۵۸)؛ در عین حال وجود حالات و عناصر نمادین ویژه همراه تعدادی از این نقوش، ارتباط این پیکرهها را با مضامین اساطیری و آیینی و برخی از الهههای ایران باستان همچون الهه آب، آناهیتا محتمل میسازد (نک: همپارتیان و خزایی، ۱۳۸۴؛ راسخ تلخداش، ۱۳۸۸).

در مجموع با فرض صحت انتساب این سفالینهها به طبقه دهقانان -که نقشی عمده در باززندهسازی عناصر ایرانی در این دوران داشتند-، مقایسه نقوش این سفالها با نقوش ساسانی و توجه به این نکته که تولید این سفالها در سدهی چهارم هجری نسبت به سدهی سوم در مقایسه با دیگر گونههای سفالین سامانی افزایش یافته است (Bulliet, ۱۹۹۲) میتوان بر ارتباط این سفالها با روند کلی احیای ادبی و هنری ایران باستان و بازیابی هویت فرهنگی و میهنی در این دوران مهر تأئید زد.

تأثیرات بعدی روند احیای هنری را باید بر روی سفالینههای موسوم به «گبری» یا «شامپلیو» (۹) جستجو کرد. هنگامی که نخستین بار این ظروف که نقوش آنها مضامین سنتی ایران را نشان میدهد (Morgan, ۱۹۹٤b: ۱۲۲) کشف شدند، این باور نادرست وجود داشت که این سفالینهها به وسیله زرتشتیان ساکن ایران ساخته شدهاند و از همین رو به سفال گبری معروف شدند (Lane, ۱۹۴۸: ۱۳; Pope, ۱۹۷۷: ۱۵۳۳). به نظر میرسد که دو عامل در ساخت این ظروف تأثیر فراوان داشته است؛ عامل اول ادامه شیوه و سنتهای قبل از اسلام بویژه دوره ساسانیان بوده و سفالگران از موتیفها و طرحهای فلزکاری گذشته در بوجود آوردن نقوش سفالینهها استفاده کردهاند. عامل دوم که احتمالاً مهمتر از عامل اول است تأثیر ادبیات و داستانهای ملی به ویژه شاهنامه فردوسی بر هنر سفالگری است (کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۲۸- ۲۷). نمونه مشخص در این میان، سفالینههای شامپلیو متعلق به سده پنجم هجری مکشوفه از شیخ تپه ارومیه هستند که بر روی آنها تصویر ضحاک ماردوش با طرحی خطی نقش بسته است (شکل ۷). هنرمند سفالگر در تزئین این سفالینهها از هیچ نوشتهای برای روایت داستان بهره نبرده و تنها با استفاده از یکی از عناصر اصلی داستان به تصویر این داستان مشهور شاهنامه پرداخته است. در سدههای بعدی نیز این روند ادامه داشته و سفالینههای اسگرافیتو (۱۰) (انواع آقکند و آمل)، شامپلیو، زرینفام و مینایی، در مواردی با طرحهای متأثر از نقوش ساسانی مزین میشدند.

٤-۵-۳. فلزکاری

فلزکاری از جمله هنرهایی است که در سدههای اولیه اسلامی به شدت تأثیرات هنری دوران پیش از اسلام و به ویژه دوران ساسانی را نشان میدهد. شباهت و ارتباط هنر فلزکاری این دوران با دوران ساسانی تا حدی است که نمیتوان تاریخ ساخت برخی از آثار فلزی این دوران را با اطمینان مشخص نمود. در واقع در برخی از آثار اولیهی اسلامی، همان اسلوب تزئینی و فرم و تکنیک دوران پیشین به چشم میخورد (احسانی، ۱۳۸۲: ۱۲۹)؛ به ویژه در مناطقی که دین اسلام به تدریج مورد پذیرش قرار گرفته بود. البته باید در نظر داشت که پس از ورود اسلام، در جنس و فرم ظروف فلزی تغییرات چشمگیری مشاهده میشود اما در مقابل، شیوههای ساخت، تزئین و نقوش ظروف بیشترین شباهت و الگوبرداری از ظروف فلزی دوران ساسانی را نشان میدهد (کریمیان و خانمرادی، ۱۳۹۰). در واقع نقوش تنها اندکی با عرف و سنتهای زمانه همخوانی یافته و برجستگی تزئینات کمتر و طرحها مسطحتر شدند (Blair & Bloom, ۲۰۰٤b: ۱۲۳).

در بررسی هنر فلزکاری سدههای اولیه اسلامی با دو گونه از آثار فلزی مواجه هستیم. نخست ظروفی که ادامه تقریباً بلافصل هنر فلزکاری ساسانی (شامل صحنههای بر تخت نشینی، بزم، شکار حیوانات، جانوران افسانهای و واقعی، شاه نشسته بر تخت سلطنت در میان بزرگان و درباریان وخدمتکاران هستند و امتداد سیر هنری این دوره را همراه با نزولی کیفی نشان میدهند.

ضیافت شاهنشاهی ایران باستان همراه با شراب، آواز، رقص و تفریحات و سرگرمیهای دیگر، طی دوران اسلامی ادامه یافت و بر بسیاری از ظروف به شیوه هنر دوران ساسانی تصویر گردید (وارد، ۱۳۸۴: ۵۶)]برای نمونه شکلهای ۸ و ۹ را مقایسه کنید[. در دوره دوم که از سده سوم و تقریباً همزمان با تأسیس سلسلههای مستقل ایرانی آغاز شده و در سدهی چهارم و اوایل سده پنجم هجری به اوج میرسد با تعداد زیادی از آثار فلزی روبرو هستیم که در عین بهرهمندی از سبک و شخصت هنری جدید و خاص، به وفور از فرم ظروف و طرحهای تزئینی دوران ساسانی بهره بردهاند (شکل ۱۰).

با وجود استفاده از خط عربی بر روی ظروف سیمین، هنوز خط و زبان پهلوی - به ویژه در ظروف نواحی شمال سلسله جبال البرز در مناطق طبرستان و قستهایی از نواحی غربی خراسان که توسط اسپهبدان اداره می شد -بر روی ظروف فلزی مورد استفاده قرار میگرفت. در این دوران مناطق شرقی ایران (به مفهوم وسیع کلمه) با توجه به بهرمندی از منابع غنی فلزی و همچنین حکمفرمایی دیرپای سنتهای نیرومند ایرانی در

آنجا، تبدیل به یکی از مراکز مهم فلزکاری جهان اسلام شد. در این زمان تمایزها بین مکاتب محلی و تکنیک های منفرد در فلزکاری رفته رفته از میان رفتند و هنری نو پدید آمد که به تلفیق سنتهای هنری مردم مختلف ساکن قلمرو خلافت، بر پایه‌ی یک بنیاد نوین تفکر گرایش داشت (پوگاچنگوا و خاکیموف، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

در سده‌های چهارم و پنجم هجری با روی کار آمدن آل بویه که خود را از نسل شاهان ساسانی می دانستند و در حفظ آداب و رسوم آن ها اصرار داشتند، شاهد تولید انبوهی از اشیای برنجی در عراق و غرب ایران هستیم (وارد، ۱۳۸۴: ۵۶). آل بویه اعیاد و جشن های ایرانی باستان با شکوه تمام برگزار میکردند و در این جشنها به ضرب سکه و مدال هایی از جنسی طلا و نقره اقدام مینمودند. بر این مدالها تصاویری همچون شاهزادگانی که پا روی پا انداخته، نشسته‌اند و نوازندگان و خدمتکاران اطراف آنها حلقه زده‌اند، نیمتنه‌ی فرمانروایان با تاج شبه ساسانی، اسب سواران و نقشمایه‌ی شاهانه و قدیمی شیری که گاونری را به زیر میکشد به چشم میخورد (شکلهای ۱۱ و ۱۲). حتی برخی از این مدالها دارای کتیبه‌های پهلوی با مضمون «فر شاهنشاه فزون باد» هستند. مدالهای نقره رکن الدوله، عزالدوله و عضدالدوله دیلمی با تاجی به شکل تاج‌های دوران ساسانی و سکه‌های ابوکالنجار و جلالالدوله با لقب شاهنشاه، نمونه‌هایی از این تلاش برای بازآفرینی عناصر ایرانی را نشان میدهند (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۸۳: ۱۹۷؛ کرمر، ۱۳۸۱۳۷۵: ۸۵-۸۴؛ هیلن براند، ۱۳۸۷ب: ۴۹؛ خزائی، ۱۳۸۵: ۴۱؛ Bahrami, ۱۹۵۲; Amedroz, ۱۹۰۵; Coveknton, ۱۹۰۳; Madelung, ۱۹۶۹).

نتیجه گیری

ایرانیان در طول تاریخ همواره نشان داده‌اند که در برابر تهاجمات و آسیبهای فرهنگی و بازیابی هویت فرهنگی از توانایی بالا و خلاقیتی مثالزدنی برخوردارند. پس از تسلط اعراب بر ایران و لطمه‌ای که بر پیکره استقلال و هویت فرهنگی و میهنی ایران وارد شد، ایرانیان کوشیدند تا با احیاء ارکان مختلف هویت فرهنگی ایرانی، از زیر یوغ استبداد سیاسی و فرهنگی خلفای اموی و عباسی خارج شده و رفته رفته استقلال سیاسی و هویت ایرانی خویش را بازیابند.

آنچنان که بررسی شد، این تلاش در سه حوزه مبارزه سیاسی، مبارزه منفیِ مذهبی و نهضت ادبی، هنری و اجتماعی پیگیری شد. با برچیده شدن خلافت اموی و روی کار آمدن خاندان عباسیان با کمک ایرانیان شکلی سریعتر و جدیتر به خود گرفت و در نهایت به تأسیس حکومتهای نیمه‌مستقل ایرانی منجر گردید. توجه و اهتمام این سلسله‌ها به مسئله هویت فرهنگی و جنبه‌های مختلف آن، شرایط را به گونه‌ای مهیا ساخت که یکی از دوره‌های درخشان فرهنگ و تمدن ایرانی را در فاصله‌ای کوتاه از یک شکست سیاسی شدید رقم خورد. بی‌تردید این مهم تنها در سایه توجه به تمامی عناصر هویت فرهنگی و میهنی از جمله زبان و ادبیات، تاریخ و اساطیر، دین، هنر و استقلال سیاسی و پرهیز از هرگونه کاهشگری هویتی (۱۱) امکانپذیر شد.

پینوشتها

۱. Nations

۲. Civic Nation

۳. این دیدگاه از سوی برخی از پژوهشگران مورد انتقاد واقع شده است (برای نمونه نک. Shahbazi, ۲۰۰۵).

۴. در دوران اسلامی آنگاه که سخن از پیروان آیین مزدک میرود دقیقاً مشخص نیست که به چه گروه یا گروههایی اشاره شده است. اما روشن است که همچون پیروان بابک خرمدین عناصری از آیین و عقاید مزدکی در میان آنها وجود داشته که به پیروی از این آیین متهم میشده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۶-۵۵).

۵. یاایها النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَیٰ وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ (سوره حجرات، آیه ۱۲).

۶. انما المؤمنون إخوه (سوره حجرات، آیه ۱۰)

۷. ابن مقفع یک کاتب درباری سده دوم هجری از یک خاندان ایرانی مسلمان شده بود. وی که از مردم شهر گور فارس و در جوانی پیرو آیین زردشتی بود، در اصل روزبه نام داشت اما پس از گرویدن به اسلام در اوایل دوران عباسی به ابو محمد عبد الله مقفع المبارک معروف گشت (زرینکوب، ۱۳۸۴: ۲۸۵؛ قدیانی، ۱۳۸۷: ۶۶)

۸. برای مطالعه بیشتر پیرامون مسأله انتساب و تبار در سلسله‌های پادشاهی ایران (نک. رحیملو، ۱۳۶۹)

۹. Champleve

۱۰. Sgraffiato

۱۱. نادیده گرفتن برخی از عناصر فرهنگی

فهرست منابع

آربری، ا. ج. (۱۳۳۶)، ادبیات ایران، ترجمه عزیزالله حاتمی، در: میراث ایران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص. ۲۵۶- ۳۲۳.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳)، العبر: تاریخ ابن‌خلدون ، ج ۳، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابناثیر (۱۳۷۱)، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۸، ترجمه، عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

ابنحوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۸)، صوره الارض، ج ۲، بیروت: دارصادر، افست لیدن.

ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن حسین (۱۴۰۶)، کتاب الأغانی، ج ۴، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

اتینگهاوزن، ریچارد، گرابار، اولگ (۱۳۸۲)، هنر و معماری اسلامی (۱)، ۱۲۵۰- ۶۵۰، تهران: انتشارات سمت.

احسانی، محمد تقی (۱۳۸۲)، هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

احمدی، حمید (۱۳۸۲الف)، هویت ملی ایرانی: بنیادها، چالشها و بایستهها، نامه پژوهش، شماره ۶، تابستان ۱۳۸۲، صص ۵۲-۵.

احمدی، حمید (۱۳۸۲ب)، هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره اول، صص ۴۵-۹.

آزاد، میترا (۱۳۸۱)، معماری ایران در قلمرو آلبویه، تهران: انتشارات کلیدر.

اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه: جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

بهرامی احمدی، حمید (۱۳۸۲)، شعوبیه و تاثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، شماره ۱۸ و ۱۹، تابستان و پائیز ۱۳۸۲، صص ۱۶۲- ۱۳۵.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۹)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

پتروشفسکی، ایلیا پاولیچ (۱۳۵۹)، جامعه فئودالی پیشرفته در ایران (سده ۱۰ تا آغاز سده ۱۳)، در: تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، تهران: انتشارات پویش، صص. ۱۹۷-۲۱۲.

پوگاچنکووا، گالینا آناتولیونا، خاکیموف، اکبر (۱۳۷۲)، هنر در آسیای مرکزی، ترجمه ناهید کریم زندی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

پیرنیا، محمد کریم (۱۳۸۳)، مساجد، در: معماری ایران دوره اسلامی، به کوشش محمد یوسف کیانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت، صص ۱۵-۴.

پیرنیا، محمد کریم (۱۳۸۷)، معماری ایرانی، تدوین غلامحسین معماریان، تهران: سروش دانش.

پیرنیا، محمد کریم (۱۳۸۹)، آشنایی با معماری اسلامی ایران، تدوین غلامحسین معماریان، چاپ پانزدهم، تهران: سروش دانش.

تاریخ سیستان (۱۳۶۶)، به کوشش ملکالشعرای بهار، چاپ دوم، تهران: انتشارات پدیده خاور.

تجویدی، اکبر (۱۳۵۰)، تداوم در معماری ایران، هنر و مردم، شماره ۱۱۱، دی ۱۳۵۰، صص ۱۷-۲.

تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، نقش سیاسی-اجتماعی و فرهنگی دهقانان در سدههای نخستین دوران اسلامی، ایراننامه، شماره ۶۰، پاییز ۱۳۸۶، صص ۵۷۹- ۵۹۰.

تفضلی، احمد، خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۶)، دهقان، نامه فرهنگستان، شماره ۹، بهار ۱۳۷۶، صص ۱۴۸- ۱۵۵.

چوکسی، جمشید کرشاسپ (۱۳۸۹)، ستیز و سازش: زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سدههای اسلامی، ترجمه نادر میر سعیدی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات ققنوس.

حاتم، غلامعلی (۱۳۷۹)، معماری اسلامی ایران در دوره سلجوقیان، تهران: موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد).

حدودالعالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲)، بکوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.

حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۵)، اعتقاد و دلبستگی عمیق ایرانیان به آئین کهن ملی: نهضت ایرانیان در نقل و ترجمه کتب، مجله گوهر، شماره ۴۱، مرداد ۱۳۵۵، صص ۴۲۱- ۴۱۷.

خزائی، محمد (۱۳۸۵)، نقش سنتهای هنری ساسانی در شکلگیری هنر اسلامی در سدههای سوم تا پنجم هجری، کتاب ماه هنر، شماره ۹۹ و ۱۰۰، آذر و دی ۱۳۸۵، صص ۳۶- ۴۹.

خواندمیر، غیاثالدین بن همامالدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خیام.

راسخ تلخداش، رقیه (۱۳۸۸)، بررسی نماد آناهیتا در سفالینههای سامانیان، دو فصلنامه نقشمایه، سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، صص ۵۲- ۴۵.

راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.

رحیملو، یوسف (۱۳۶۹)، نگاهی به مسأله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران، جستارهای ادبی، شمارههای ۹۰ و ۹۱، پاییز و زمستان ۱۳۶۹، صص. ۶۱۱-۵۹۴.

روحفر، زهره (۱۳۸۲)، تجلی شـــاهنامه در هنر اســـلامی ایران: موزه ملی ایران، تهران: اداره کل آموزش، انتشـــارات و تولیدات فرهنگی سازمان میراث فرهنگی کشور.
روشن، محمد (۱۳۶۹)، خداینامه‌ها و شاهنامه فردوسی، کلک، شماره ۷، مهر ۱۳۶۹، صص ۱۸– ۱۰.
زرینکوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ دهم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
زرینکوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)، دو قرن سکوت، چاپ بیستم، تهران: انتشارات سخن.
زمانی، عباس (۱۳۵۱)، در مســـاجد ایران «نقشه ســـبک بدوی عرب» وجود ندارد، هنر و مردم، شماره ۱۱۶، خرداد ۱۳۵۱، صص ۳۹–۲۲.
زمانی، عباس (۱۳۵۵)، تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
زیدان، جرجی (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
سرفراز، علی اکبر و فریدون آورزمانی (۱۳۸۳)، سکه‌های ایران: از آغاز تا دوران زندیه، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
ســـمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲)، الأنســـاب، ج ۷، تحقیق عبدالرحمن بـــن یحیی المعلمی الیمانـــی، حیدرآباد: مجلس دائرةالمعارف العثمانیه.
شراتو، اُمبرتو (۱۳۸۴)، هنر سامانی، در: هنر سامانی و غزنوی، اتینگهاوزن، شراتو، بُمباچی، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران: انتشارات مولی، صص ۷۰–۴۵.
شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۷)، قلندریه در تاریخ، دگردیسیهای یک ایدئولوژی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
صالحی، کورش، بهرامینیا، جواد (۱۳۹۲)، مطالعه تطبیقی قیامهای عبدالرحمن بن اشـــعث و حارث بن سُرَیج، پژوهشنامه تاریخ اسلام، سال سوم، شماره دهم، تابستان ۱۳۹۲، صص. ۱۰۵–۷۹.
صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)، شرایط اجتماعی و سیاسی ایران بعد از سقوط شاهنشاهی ساســـانی و اثر آن در ترجمه و تدوین روایتهای ملی تا نظم شاهنامه‌ها و داستانهای قهرمانی، ایرانشناسی، شماره ۶، تابستان ۱۳۶۹، صص ۲۴۷– ۲۳۹.
صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ هشتم، تهران: انتشارات فردوس.
طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ج ۲، ترجمه و تصحیح ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: انتشارات اساطیر.
فرای، ریچارد ن. (۱۳۸۸)، عصر زرین فرهنگ ایران، چاپ چهارم، تهران: سروش.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰)، شاهنامه، ج ۱، گردآوری تحت نظر ی.ا. برتلس، مسکو: اداره انتشارات ادبیات خاور.
فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.
فقیهی، علی اصغر (۱۳۵۷)، آلبویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر، تهران: صبا.
قدیانی، عباس (۱۳۸۷)، فرهنگ جامع تاریخ ایران، چاپ ششم، تهران: انتشارات آرون.
کرمر، جوئل ل. (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آلبویه، انســـانگرایی در عصر رنســـانس اســـلامی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
کریمی، فاطمه، کیانی، محمد یوسف (۱۳۶۴)، هنر سـفالگری دوره اسلامی ایران، چاپ اول، تهران: مرکز باستانشناسی ایران.
کریمیان، حســـن، خانمرادی، مژگان (۱۳۹۰)، هنر فلزکاری ایران در انتقال از ساســـانیان به دوران اســـلامی با استناد به شواهد باستانشناسانه، مطالعات هنر اسلامی، شماره پانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۲۶–۱۱۱.
کیانی، محمد یوسف (۱۳۸۸)، تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت.
گردیزی، عبد الحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، زین‌الاخبار، تهران: دنیای کتاب.
متدین، حشمت‌الله (۱۳۸۶)، چهارطاقی گنبددار نقطه عطف معماری مســـاجد ایرانی، هنرهای زیبا، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۶، صص ۴۶–۳۹.
مجمل التواریخ و القصص (۱۳۷۸)، به کوشش نجم‌الدین سیف‌آبادی و زیگفرد وبر، آلمان: دومونده نیکارهوزن.
محمدی ملایری، محمـــد (۱۳۷۹)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساســـانی به عصر اســـلامی، ج ۱، ۴، تهران: انتشارات توس.
مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
مسعودی، علی‌بن حسین (بیتا)، التنبیه و الإشراف، تصحیح عبد الله اسماعیل الصاوی، القاهره: دارالصاوی.
مقدسی، محمد بن احمد (۱۴۱۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، طبع الثالث، قاهره: مکتبه مدبولی.
ممتحن، حسینعلی (۱۳۵۳)، نهضت شعوبیه و نتایج سیاسی و اجتماعی آن، بررســـیهای تاریخی، شماره ۵۱، خرداد و تیر ۱۳۵۳، صص ۲۰۴– ۱۷۱.
منصوریان سرخگریه، حسین (۱۳۸۸)، هویت ملی و نوزائی فرهنگی در شـــاهنامه، فصلنامه مطالعات ملی، سال دهم، شماره ۲،

۱۳۸۸، صص ۷۵- ۹۹.
منهاج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، ج ۱، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
میرزا محمدنیا، فریبا (۱۳۸۳)، دهقان در زبان و ادب فارسی، چیستا، شماره ۲۱۴ و ۲۱۵، دی و بهمن ۱۳۸۳، صص ۳۱۰- ۳۱۴.
ناث، ر. (۱۳۷۲)، اسلام در ایران، در: اسلام در ایران، شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، تهران: مؤلف.
ناجی، محمد رضا (۱۳۸۶)، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: انتشارات امیر کبیر.
ناجی، محمدرضا (۱۳۷۸)، خاندانها و آداب و آیینهای ایرانی و جنبههایی از زندگی اجتماعی در قلمرو سامانیان، مقالات و بررسیها، شماره ۶۵، تابستان ۱۳۷۸، صص ۱۸۳- ۱۹۸.
نرشخی، محمدبن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
همپارتیان، مهرداد و محمد خزایی (۱۳۸۴)، نقوش انسانی بر سفالینههای نیشابور (قرون دهم و یازدهم/ چهارم و پنجم)، هنر اسلامی، سال دوم، شماره سوم، صص ۶۰-۳۹.
هیلنبرند، رابرت (۱۳۸۷الف)، معماری اسلامی، ترجمه باقر آیتالله زاده شیرازی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات روزنه.
هیلنبرند، رابرت (۱۳۸۷ب)، هنر و معماری اسلامی، ترجمه اردشیر نراقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات روزنه.
وارد، ریچارد (۱۳۸۴)، فلزکاری اسلامی، ترجمه مهناز شایستهفر، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۳)، معجم الادباء: ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵)، معجم البلدان، ج ۳، چاپ دوم، بیروت: دار الصادر.
Amedroz, H. F. (1905), The Assumption of the Title of Shahanshah by the Buwayid Rulers, Numismatic Chronicle, Fourth series, Vol. IV, 1905, pp. 393-99.
Ashraf, A. (2006a), Iranian Identity: i. Perspectives on Iranian Identity, In: Encyclopedia Iranica, Vol. XIII, Fasc. 5, Edited by Ehsan Yarshater, New York: Encyclopaedia Iranica Foundation, pp. 501-5.
Ashraf, A. (2006b), Iranian Identity: III. Medieval Islamic Period, In: Encyclopedia Iranica, Vol. XIII, Fasc. 5, Edited by Ehsan Yarshater New York: Encyclopaedia Iranica Foundation, pp. 507-522.
Bahrami, M. (1952), A Gold Medal in Freer Gallery of Art, In: Archaeologica Orientalia in Memoriam Ernest Herzfeld, Edited by G. C. Miles, New York, pp. 5-20.
Blair, Sh. & Jonathan Bloom (2004a), Architecture, in: Islamic Art and Architecture, Markus Hattstein and Peter Delius (ed.), Konemann, Italy, pp. 94-117.
Blair, Sh. & Jonathan Bloom (2004b), Decorative Arts, in: Islamic Art and Architecture, Markus Hattstein and Peter Delius (ed.), Konemann, Italy, pp. 118-123.
Bulliet, R. W.(1992), Pottery Style and Social Status in Medieval Khurasan, Archaeology, Annales and Ethnohistory, Edited by A. B. Knapp, Cambridge University press, PP. 75-82.
Coveknton, J. G. (1903), Two Coins relating to the Buwayhid and ʻOkaylid Dynasties of Mesopotamia and Persia, Numismatic Chronicle, Fourth series, Vol. III, 1905, pp. 177-189.
Daryaee, T. (1995), National History or Kayanid History: The Nature of Sasanid Zoroastrian Historiography, Iranian Studies, volume 28, numbers 3-4, Summer/Fall 1995, pp. 129-141.
Daryaee, T. (2005), Ethnic and Territorial Boundaries in Late Antique and Early Medieval Persia (Third to Tenth Century), In: Borders, Barriers, and Ethnogenesis, Frontiers in Late Antiquity and Middle Ages, Edited by F. Curta, Turnhout: Brepols, pp. 123-137.
Daryaee, T. (2010), The Idea of Eranshahr: Jewish, Christian and Manichaean Views in Late Antiquity, In: Iranian Identity in the Course of History, Proceedings of the Conference Held in Rome, 21-24 September 2005, Edited by C. G. Cereti, Roma: Istituto

Italiano per l'Africa e l'Oriente, pp. 91-108.
Daryaee, T. (2012), The Oxford Handbook of Iranian History, New York: Oxford University Press.
Davaran, F. (2010), Continuity in Iranian identity: resilience of a cultural heritage, New York: Routledge, 2010.
Fehervari, Geza (2000), Ceramics of the Islamic Word in the Tareq Rajab Museum, I.B Tauris Publishers London, New York.
Gnioli, G. (2006), Iranian Identity: I. Pre Islamic Period, In: Encyclopedia Iranica, Vol. XIII, Fasc. 5, Edited by Ehsan Yarshater New York: Encyclopaedia Iranica Foundation, pp. 504-507.
Goldziher, Ignaz (1967), Muslim Studies (Muhammedanische Studien), Vol. I, S. M. Stern (ed.), Translated by C. M. Barber and S. M. Stern, Georg Allen & Unwin Ltd., London.
Lane, A. (1948), Islamic Pottery from the Ninth To The Fourteen Centuries A.D, In The Collection Sir. E. Hitchcock, London: Faber and Faber Ltd.
Madelung, W. (1969), The Assumption of the Title Shāhānshāh by the Būyids and "The Reign of the Daylam (Dawlat Al-Daylam), Journal of Near Eastern Studies, Vol. 28, No. 2, Apr., 1969, pp. 84-108.
Morgan, P. (1994 a), Samanid Pottery, Type and Techniques, In: Cobalt And Luster, The First Centuries of Islamic Pottery, Ernest Grube, The Nour Foundation In Association With Azi Muth Editions and Oxford University Press Inc, New York, PP. 55-113.
Morgan, P. (1994b), Sgraffiato. Types and Distribution, In: Cobalt And Luster, The First Centuries of Islamic Pottery, Ernest Grube , The Nour Foundation In Association With Azi Muth Editions and Oxford University Press Inc, New York, PP. 119-133.
Pope, A. U. (1977), The Ceramic Art in Islamic Times: The History, In: A Survey of Persian Art, Edited by A. U. Pope and Ph. Ackerman, Soroush Press, Tehran.
Savran, Scott (2008), Cultural Polemics in the Early Islamic World: The Shu'ubiyya Controversy, Journal for the Study of Peace and Conflict, 2007-2008, Annual Edition.
Shahbazi, A.Sh. (2005) The History of the Idea of Iran, In: Birth of the Persian Empire, The Idea of Iran, Vol. 1, Edited by V. Sarkhosh Curtis & S. Stewart, London, New York, pp. 100-111.
Wilkinson, Ch. K. (1973), Nishapur: Pottery of the Early Islamic Period, New York: The Metropolitan Museum of Art.
Zarrinkub, A. (2007), The Arab Conquest of Iran and its Aftermath, In: The Cambridge History of Iran, Vol. 4: The Period from the Arab Inasion to the Saljuqs, Edited by R. N. Frye, Cambridge University Press, pp. 1-56.